

تبیین مبانی دین‌شناختی تربیت دینی و دلالت‌های آن

محمد داودی*

چکیده

هدف این مقاله بررسی مبانی دین‌شناختی تربیت دینی و استخراج دلالت‌های تربیتی آنها است. برای رسیدن به این هدف از روش توصیفی-تفسیری برای کشف و توضیح مبانی و از روش استنتاجی برای استخراج دلالت‌های تربیتی استفاده شده است. مبانی‌ای که در این مقاله بررسی شده‌اند عبارتند از: الهی بودن مبدأ و منشأ دین؛ سازگاری دین با فطرت بشر و نیازمندی همیشگی به دین؛ پیامبر، برگزیده و فرستاده خدا؛ سعادت دنیوی و اخروی، هدف دین؛ جهانی و ابدی و در عین حال ناظر به نیازهای منطقه‌ای و زمانی بودن. در ذیل هر مبنا، دلالت‌های تربیتی آن نیز بیان شده است. در مجموع نه دلالت تربیتی به دست آمد که ضرورت همیشگی تربیت دینی؛ بی‌نیازی از اجبار و تحمیل، انعطاف‌پذیری، طرد سکولاریسم تربیتی و علمی برخی از این دلالت‌ها هستند.

واژگان کلیدی: مبانی تربیت دینی، فلسفه تربیت دینی، فطرت الهی، تعبد، سکولاریسم تربیتی، مدارا و مسامحه.

مقدمه

یکی از وظایف اصلی فلسفه تربیت دینی مشخص کردن مبانی تربیت دینی است. منظور از تربیت دینی تربیتی است که هدفش رشد و پرورش انسان دیندار است؛ انسانی که فطرت دینیش شکوفا شده باشد. و منظور از مبانی تربیت دینی گزاره‌هایی است که از علوم دیگر گرفته شده، به‌عنوان پایه و اساس در طراحی فرایند تربیت دینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای روشن شدن منظور از مبانی دین‌شناختی باید به این مطلب اشاره کنیم که فلسفه دین و کلام جدید با نگاهی درجه دو به بررسی دین می‌پردازند. مباحث مطرح شده در این دو علم را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد: بعضی از آنها مربوط به معرفت‌شناسی دینی است؛ مانند رابطه عقل و ایمان، زبان دین، صامت یا ناطق بودن شریعت و چگونگی فهم دین. برخی دیگر مربوط به خداشناسی است مانند بررسی ادله اثبات وجود خدا و بررسی رابطه شر با قدرت مطلق خدا و برخی نیز مربوط به خود دین است مانند منشأ دین، هدف دین یا انتظار از دین و چیستی وحی و نبوت. منظور از مبانی دین‌شناختی گزاره‌هایی از دو علم فلسفه دین و کلام جدید است که به خود دین می‌پردازند نه گزاره‌هایی که به معرفت‌شناسی دین یا وجود و صفات خدا می‌پردازند. بنابراین، مبانی دین‌شناختی مورد نظر ما بخشی از مبانی دینی است و به معنای غیردینی بودن سایر مبانی نیست.^۱

بررسی این مبانی از آن جهت اهمیت دارد که نقش مهمی در ترسیم و تدوین نظریه تربیت دینی ایفا می‌کنند و بدون داشتن تصویری روشن از این مبانی نمی‌توان موضع مقبولی در باب مسائل تربیت دینی اتخاذ کرد. در بررسی مبانی تربیت دینی اهتمام نویسنده بر آن است که به حداقل توضیحات بسنده و خواننده محترم برای توضیح و تفصیل بیشتر به منابع مرتبط ارجاع داده شود و در ذیل هر مبنا هم دلالت یا دلالت‌های مهم آن مبنا برای تربیت دینی نیز مطرح شود.

مبنای اول: الهی بودن مبدأ و منشأ دین

در دوران جدید و بعد از رنسانس این سؤال مطرح شد که منشأ دین و علت به وجودآورنده آن کیست؟ آیا ادیان مبدأ و منشأ الهی دارند یا ساخته خود بشر هستند؟

متفکران غربی در پاسخ به این سؤال که علت به وجودآورنده دین کیست، نظرات گوناگونی مطرح کرده‌اند. برخی مانند فویرباخ می‌گویند منشأ دین «از خودبیگانگی انسان» است. انسان

۱. لازم به ذکر است که در مبانی نظری سند تحول مبانی دین‌شناختی را در معنایی عام شامل همه گزاره‌هایی دانسته‌اند که با نگاه درجه دو به بررسی دین می‌پردازند و در قلمرو فلسفه دینی و بعضاً کلام جدید قرار می‌گیرند (مبانی نظری سند تحول، ص ۴۸، پاورقی ۶ و ص ۱۰۶). ما در اینجا مبانی دین‌شناختی را در معنایی محدودتر به کار برده‌ایم به گونه‌ای که تنها بخشی از این مبانی را شامل می‌شود. و آن دسته از گزاره‌های فلسفه دین و کلام جدید را که ناظر به معرفت‌شناسی دین است در مقاله‌ای دیگر با عنوان «مبانی معرفت‌شناختی تربیت دینی» بررسی کرده‌ایم که در دست چاپ است.

دارای دو ساحت عالی و سافل است. ساحت عالی انسان در جستجوی خیر و نیکی و عدالت و مانند آن است و ساحت سافل انسان به دنبال غرایز و لذت‌های مادی است که مستلزم انواع رفتارهای شرورانه است. افراد آدمی معمولاً به واسطه عوامل مختلف از ساحت عالی خود دور می‌مانند. از سوی دیگر، همیشه دوست دارند به ساحت عالی خود برگردند. این جدایی از ساحت عالی در عین علاقه‌مندی به آن، منشأ دور افتادن انسان از خودی خود و «ازخودبیگانگی» او می‌شود. همین جدایی از ساحت عالی انسانی و دست‌نیافتنی دیدن آن موجب می‌شود انسان به این باور برسد که بعد عالی او چیزی واقعی و جدا از انسان و این دنیا است که از آن به دین و خداوند تعبیر می‌شود (شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۷۱).

سخن فویرباخ درباره منشأ دین قابل پذیرش نیست زیرا دوست داشتن فضایل و دست‌نیافتنی بودن آن برای انسان لزوماً مستلزم نسبت دادن آن به موجودی بیرون از انسان نیست. به علاوه، این نظر فویرباخ با تفکر و تأمل انسان در خود نیز سازگار نیست. ما هنگامی که در خودمان تأمل می‌کنیم علت گرایش خودمان به دین را جدایی ساحت عالی وجودمان از ساحت دانی، در عین علاقه‌مندی به ساحت عالی، نمی‌یابیم؛ بلکه علت گرایش به دین را در این امر می‌یابیم که وجود موجودی متعالی که خالق همه موجودات است برای ما ثابت شده است. همچنین اگر این سخن درست باشد که موجودی به نام خداوند وجود ندارد و منشأ دین جدایی ساحت عالی وجود انسان از ساحت دانی اوست، با آگاهی انسان از این مسئله، باید ایمان به خدا و پیامبر نیز از میان برود، در حالی که چنین نیست.

برخی دیگر مانند مارکس تضاد طبقاتی موجود در جامعه را علت به وجودآورنده دین می‌دانند و معتقدند طبقه حاکم برای حفظ نظم اجتماعی موجود که حافظ منافع آنهاست، دین را درست کرده‌اند تا به مردم بیاوراند که خواست حتمی و تغییرناپذیر خداوند این است که عده‌ای زیردست و محکوم و ستم‌دیده و در سختی و رنج باشند و عده‌ای دیگر حاکم، ستمگر، برخوردار، محترم و در رفاه و آسایش (همان‌جا).

نظر مارکس با واقعیت‌های تاریخی و پدیده‌های انسانی سازگار نیست. در طول تاریخ، ادیان الهی طرفدار طبقات محروم و مخالف قدرتمندان و حاکمان بوده‌اند. موسی (علی نبینا و علیه السلام) در مقابل فرعون قرار داشت که حاکم مصر بود و پیامبر اسلام ﷺ نیز در جبهه مقابل اشراف قریش قرار داشت که ثروتمندان و قدرتمندان مکه بودند و طرفداران او از محرومان مکه بودند. در دوران معاصر نیز دین توده‌های مردم را علیه قدرتمندان و حاکمان بسیج کرده و با آنها به مبارزه برخاسته است؛ چنان‌که در انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد.

برخی از متفکران غربی مانند اگوست کنت جهل را علت گرایش مردم به دین می‌دانند و معتقدند نادانی مردم علت گرایش مردم به دین و پذیرش آن است (همو، ص ۵۹). برخی دیگر مانند راسل ترس از عوامل طبیعی را عامل گرایش به دین و پذیرش آن می‌دانند (همو، ص ۵۶). برخی مانند فروید ضمیر ناخودآگاه انسان را منشأ گرایش به دین می‌دانند و می‌گویند ارضا نشدن برخی غرایز انسان از جمله غریزه جنسی موجب پیدایش عقده‌هایی در ضمیر ناخودآگاه می‌شود و همین عقده‌ها باعث گرایش مردم به دین شده است (همو، ص ۶۲).

این نظرات درباره گرایش به دین قابل قبول نیست. چراکه با از میان رفتن جهل به علل و عوامل پدیده‌های طبیعی و ترس از آنها باید گرایش مردم به دین نیز از میان برود. در حالی که چنین نیست و امروزه علی‌رغم گسترش علم بشر و علی‌رغم تسلط بشر بر طبیعت و مهار کردن بسیاری از پدیده‌های طبیعی وحشتناک، گرایش بشر به دین پابرجا و استوار است. همچنین براساس نظر فروید، انسان‌های سالم و انسان‌هایی که در تأمین غریزه جنسی با مانعی روبه‌رو نیستند، نباید گرایشی به دین داشته باشند و این خلاف واقعیت‌های بشری است. در دوران معاصر که در جوامع غربی آزادی کامل برای ارضای غریزه جنسی وجود دارد، همچنان شاهد گرایش به دین هم هستیم. براساس دلایل نقلی و عقلی منشأ دین خداوند متعال است. تنها او که آفریننده انسان و دارای علم بی‌پایان است، هم نیازهای انسان را به درستی می‌شناسد هم راه تأمین صحیح آن نیازها را می‌داند. و از آنجا که خداوند لطیف و مهربان است، با فرستادن پیامبران، راه درست زندگی و رسیدن به سعادت را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد و حتی به آنها کمک می‌کند تا در این مسیر حرکت کنند. آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (علی نبینا و علیه السلام) همگی از جانب خداوند فرستاده شدند تا دین یعنی راه سعادت را برای مردم بیان و ابلاغ کنند. خداوند در آیات متعددی از قرآن پیامبران را فرستادگانی از جانب خود می‌داند که آمده‌اند تا مردم را هدایت کنند (بقره، ۱۶۳-۱۶۵؛ انعام، ۸۸-۹۰). افزون بر آیات قرآن، معجزات پیامبران نیز دلیل دیگری بر فرستاده شدن پیامبران از جانب خداوند متعال است. بنابراین، دین منشأ الهی دارد.

اما دین در جهان منحصر به ادیان آسمانی اصیل نیست. نظیر هر کالای ارزشمند و اصیل، دین نیز نسخه‌های تقلبی و ساختگی فراوانی داشته و دارد که منشأ الهی ندارند و ساخته دست بشر هستند. خورشیدپرستی، ماه‌پرستی، ستاره‌پرستی، انسان‌پرستی، حیوان‌پرستی و دیگر انواع بت‌پرستی از انواع ادیان بشرساخته هستند که با انگیزه‌های گوناگون به وجود آمده‌اند. ادیان الهی نیز ممکن است توسط بشر تحریف شده، در آموزه‌های آنها تغییرات اساسی ایجاد شود به گونه‌ای که از اهداف اصلی خود منحرف شده و انسان را به جای هدایت و سعادت به ضلالت و شقاوت هدایت کنند.

دلالت تربیتی اول: پرورش توانایی تشخیص دین اصیل

چنان‌که در بالا گفته شد، دین اصیل و واقعی که می‌تواند نیازهای بشر را به بهترین وجه تأمین کند منشأ الهی دارد و ادیان غیرالهی، واقعی و اصیل نیستند و منشأ گرایش انسان به دین نیز فطرت الهی اوست. بنابراین، یکی از وظایف مهم تربیت دینی این است که متریبان به گونه‌ای تربیت شوند که بتوانند دین واقعی را از ادیان ساختگی و تقلبی تشخیص بدهند. زیرا در غیر این صورت، ممکن است دچار اشتباه شده، دین تقلبی را دین واقعی بدانند و در نتیجه از سعادت محروم شوند. افزون بر این، از آنجا که منشأ دین خداوند متعال است و تنها اوست که با علم بی‌پایان خود می‌تواند سعادت و راه سعادت انسان را در قالب دین بیان کند، تعبد به دین یعنی پیروی از دستورات دینی نیز لازم است و به همین جهت، یکی از وظایف تربیت دینی پرورش روحیه تعبد در مقابل خدا و دستورات اوست.

مبنای دوم: سازگاری دین با فطرت بشر و نیازمندی همیشگی به دین

مطابق آموزه‌های اسلامی، دین کاملاً با فطرت انسان سازگار و از سوی دیگر انسان همیشه نیازمند به دین است. دین با فطرت انسان سازگار است؛ زیرا دین عبارت است از مجموعه‌ای از آموزه‌ها، شامل عقاید و اخلاق و احکام که از جانب خداوند برای سعادت انسان نازل شده است. هسته اصلی آن نیز شناخت و ایمان به خدا و پیروی از خداوند است. از سوی دیگر، انسان به گونه‌ای آفریده شده که گرایش به دین و خداپرستی در سرشت او قرار داده شده است. بنابراین، میل و گرایش به دین و خداپرستی جزئی از سرشت انسان است و دین در واقع پاسخی به همین گرایش و نیاز ذاتی انسان است.

این مطلب از آیه فطرت قابل استفاده است. براساس آیه فطرت، گرایش به دین و خداپرستی در نهاد انسان قرار داده شده و دین نیز پاسخی به همین نیاز است «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ... (روم، ۳۰)؛ حق‌گرایانه به دین روی بیاور، همان فطرتی که خداوند همه مردم را بر آن خلق کرده است. هیچ تغییری در آفرینش خداوند راه ندارد. این همان دین استوار است».

فطرت در زبان عربی از فطر به معنای آفرینش ابداعی - در مقابل آفرینش اقتباسی و تقلیدی - مشتق شده و مصدر نوعی است. بنابراین، فطرت به معنای نوع آفرینش (طریحی، ص ۳۷۵) و معادل «سرشت» در زبان فارسی است. فطری چیزی است که نوع آفرینش انسان اقتضای آن را دارد. از این جهت، امور فطری دو ویژگی دارند: نخست این که خدادادی و غیراقتسابی اند؛ دوم

اینکه در میان تمام افراد انسان‌ها مشترکند. شهید مطهری فطریات را اموری می‌داند که جزء سرشت انسانی انسان هستند. از این رو، اموری از قبیل نیاز به غذا، استراحت، و نیاز جنسی را که جزء سرشت انسانی انسان نیستند، جزء فطریات انسان به حساب نمی‌آورد و بر آنها غریزه را اطلاق می‌کند (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴-۱۲۰). حنیف از حنف به معنای تمایل پیدا کردن مشتق شده است و به مسلمان حنیف می‌گویند چون از ادیان دیگر روی برگردانده و به اسلام متمایل شده است (مجمع البحرین). بنابراین، مفاد آیه این است: در حالی که از ادیان باطل روی برمی‌گردانی، به دین حق روی بیاور که این مقتضای فطرت الهی بشر است؛ فطرتی که تغییر نمی‌پذیرد و دین پایدار همین است.

مطابق این آیه، اولاً انسان دارای فطرت و سرشت ویژه‌ای است که همان گرایش به دین و خداپرستی است (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)؛ ثانیاً، این فطرت مشترک میان همه انسان‌هاست (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)؛ ثالثاً دین یعنی پرستش خدای واحد و پیروی از دستورات او نیز همان چیزی است که فطرت انسان آن را اقتضا می‌کند؛ زیرا مطابق آیه، روی آوردن به دین و متمایل شدن به دین مقتضای فطرت غیرقابل تغییر بشر است (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)؛ رابعاً این فطرت و سرشت تغییرناپذیر است (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ).

به هر حال، با توجه به تغییرناپذیری فطرت الهی بشر که همان گرایش به دین است، نیاز انسان به دین نیز همیشگی است و اختصاص به عصر و جغرافیای ویژه‌ای ندارد. البته، ممکن است فطرت الهی بشر برای مدتی زیر انبوهی از القانات و دسیسه‌ها و جهل‌ها و گرایش‌های پست حیوانی مدفون شده و آثاری از آن در رفتار بشر ظاهر نشود، اما از بین نمی‌رود و همانند آتش زیر خاکستر، هنگامی که زمینه مساعدی فراهم شود، در وجود انسان شعله‌ور شده، آرام و قرار را از او می‌گیرد و هنگامی که به آرامش می‌رسد که انسان با خدا مرتبط شده باشد.

همچنین با توجه به سازگاری دین با فطرت انسان از یک سو، و با توجه به نیازمندی انسان به دین برای هدایت و شکوفا کردن فطرت الهی خود از سوی دیگر، روی آوردن به دین و پذیرش آن ناشی از میل و گرایش درونی بشر است، نه امری بیرونی و تحمیلی. البته کسانی که فطرت آنها تحت تأثیر محیط فاسد آلوده شده است طبیعی است که تا زمانی که در این وضعیت قرار دارند، گرایشی به دین نداشته باشند. اما همین که زنگارها و آلودگی‌هایی که فطرت الهی آنها را پوشانده کنار زده شود، این افراد نیز خود به خود تحت تأثیر فطرت خود بدون نیاز به اجبار و تحمیل، به دین گرایش پیدا می‌کنند.

دلالت تربیتی دوم: ضرورت همیشگی تربیت دینی

براساس فطرت الهی بشر و نیاز همیشگی به دین، تربیت دینی نسل بشر و هدایت این نیاز در مسیر رشد و شکوفایی یکی از ضروریات است. زیرا بدون تربیت دینی این نیاز و گرایش مهم و اصیل بشری به صورت صحیح تأمین نمی‌شود و ممکن است دچار انحراف شده، صدمات جبران‌ناپذیری به بار آورد. در اینجا باید این مطلب را یادآوری کنیم که ضرورت تربیت دینی مشروط به احساس نیاز نیست. زیرا چه بسا انسان به دلیل غرق شدن در تعلقات دنیوی و زندگی روزمره و به دلیل تأثیرات اجتماع از این نیاز غافل شده، از درک آن عاجز شود. بنابراین، تربیت دینی یک ضرورت است هم برای آنان که این نیاز را احساس می‌کنند و هم برای آنان که چنین نیازی را در خود حس نمی‌کنند. در مورد کسانی که چنین نیازی را احساس نمی‌کنند، ضرورت دارد نخست از راه آگاهی دادن این نیاز در آنها زنده شود.

دلالت تربیتی سوم: بی‌نیازی از اجبار و تحمیل

با توجه به سازگاری دین و آموزه‌های دینی با فطرت الهی بشر، آموزه‌های دین برای بشر خواستنی و پذیرفتنی است و نیازی به تحمیل و اکراه و اجبار نیست. بنابراین، اصل اولیه در تربیت دینی عدم اجبار و اکراه و تحمیل است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است» (بقره، ۲۵۶). خداوند متعال همچنین از زبان پیامبران می‌فرماید: «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست» (یس، ۱۷). و به پیامبر ﷺ نیز دستور می‌دهد که پاسخ احتجاج مشرکان و اهل کتاب را به صورت منطقی بدهد و سپس می‌فرماید: اگر نپذیرفتند، وظیفه تو تنها ابلاغ است. «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؛ پس اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو: «من خود را تسلیم خدا نموده‌ام، و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است]». و به کسانی که اهل کتابند و به مشرکان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته‌اند، و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده توست، و خداوند به [امور] بندگان بیناست» (آل عمران، ۲۰).

بنابراین، در تربیت دینی نیازی به اجبار و تحمیل نیست. این مطلب در مورد کسانی که فطرت الهی آنها بر اثر آلودگی و غفلت دچار خمودی شده هم صادق است. در تربیت دینی این افراد نخست باید فطرت آنها را از حالت خمودی و افسردگی نجات داد و احیا کرد. پس از احیای فطرت، آنها نیز بدون نیاز به اجبار و با گرایش و میل درونی به سوی دین رو می‌آورند.

البته، در مواردی هم اجبار و تحمیل وجود دارد و حکومت اسلامی یا والدین می‌توانند مسلمان را مجبور به انجام وظیفه دینی بکنند. این اجبار و تحمیل بیشتر در مورد احکام و دستورات عملی دین است. برای مثال، اگر کسی دزدی کند یا خدای ناکرده، مرتکب زنا شود، حد الهی بر او جاری می‌شود؛ اگر کسی در ملاء عام بدون هیچ دلیل موجهی روزه‌خواری کند، تعزیر می‌شود، اگر فرزندی نماز نخواند، والدین می‌توانند او را تنبیه کنند.

بعضی از موارد اجبار و اکراه که در بالا به آن اشاره شد، مربوط به احقاق حق افراد جامعه و برای جلوگیری از تضییع حقوق آنهاست. کسی که مرتکب دزدی شده یا خدای ناکرده مرتکب زنا شده، در واقع حقی را از مسلمانی ضایع کرده است و وظیفه حکومت اسلامی این است که ضایع‌کننده حق را مجبور به جبران حقوق کرده، با اجرای حد از تکرار آن جلوگیری کند. پس این موارد پدیده تربیتی نیستند، هرچند اثر تربیتی دارند. اما در موارد دیگر مانند اجبار فرزند به نماز که یک پدیده تربیتی است، اولاً اجبار و تحمیل آخرین گزینه است و پیش از آن باید راه‌ها و روش‌های آگاهی بخش و برانگیزاننده به کار گرفته شوند تا خود فرد دستور دینی را پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کرده، با میل و رغبت انجامش دهد. اما اگر همه این راه‌ها و شیوه‌ها به کار گرفته شد و کارگر نیفتاد، نوبت استفاده از اجبار است. در واقع، اجبار برای از میان بردن موانع غیر معرفتی است. زیرا اجبار هم می‌تواند برای باوراندن و قبولاندن یک آموزه به کار گرفته شود، هم برای وادار کردن مرتبی به عمل به آن آموزه پس از پذیرفتن و قبول کردن آن به‌عنوان یک دستور دینی. اجبار اگر برای پذیرفتن باشد، از نظر تربیتی مردود است؛ زیرا اجبار نمی‌تواند در ذهن و قلب مرتبی نفوذ کرده، او را قلباً و ذهناً اقناع کرده، به آن آموزه معتقد بکند. اما اگر اجبار پس از پذیرش ذهنی و قلبی و تنها برای وادار کردن مرتبی به عمل به آموزه دینی به کار گرفته شود، به لحاظ تربیتی هم کارایی دارد و با رعایت شرایط می‌توان از آن استفاده کرد. در واقع، این‌گونه اجبار و تحمیل مصداقی از تنبیه است که نقش مهمی در تربیت دارد. موارد اجبار تربیتی مجاز در آموزه‌های دینی از همین نوع است؛ یعنی استفاده از اجبار در جایی که فرد اصل دستور دینی را پذیرفته و به آن معتقد است، اما بنا به دلایل دیگر مانند سستی و تنبلی و موانع گرایشی در انجام عمل سستی می‌کند. برای مثال، تنبیه بدنی برای ترک نماز و روزه مربوط به مواردی است که فرد مسلمان است و نماز و روزه و وجوب آن را به‌عنوان یک دستور دینی پذیرفته و به آن اعتقاد دارد، اما به دلیل داشتن دوستان ناباب یا قرار گرفتن در محیط ناسالم یا تنبلی و غیره از انجام آن سر باز می‌زند.

مبنای سوم: پیامبر، برگزیده و فرستاده خدا

در باب پیامبری، دو دیدگاه عمده وجود دارد: دیدگاه سنتی (پیامبر، برگزیده خدا) و دیدگاه جدید (پیامبر، عارف مصلح). دیدگاه سنتی که تفکر رایج در میان پیروان اغلب ادیان است پیامبر را فردی برگزیده می‌داند و معتقد است خداوند متعال براساس حکمت و خیرخواهی خود و با توجه به ناتوانی عقل انسان در تشخیص نیازهای واقعی خود و راه رسیدن به سعادت، افرادی را گزینش می‌کند (اصطفاء) و معارفی را بی‌واسطه انسانی دیگر به آنها القا می‌کند و آنان را برمی‌انگیزد به آنان مأموریت می‌دهد (بعثت و ارسال) با ابلاغ آن معارف، مردم را هدایت کنند. بنابراین، در جریان نبوت، ابتکار عمل در دست خداوند است؛ اوست که فرایند نبوت را با هدف هدایت انسان به سوی سعادت اخروی با انتخاب یک فرد و مأموریت دادن به او شروع می‌کند. پذیرش دین از جانب مردم نیز براساس حق‌جویی است نه تأمین نیاز. مفروض این دیدگاه، وجود خدا، حکمت و خیرخواهی خداوند است و بدون این مفروضات، پیامبری قابل اثبات نیست.^۱

در مقابل، نظریه دیگری وجود دارد که معتقد است پیامبری از سنخ عرفان و کشف و شهود عرفانی است، نه از سنخ اصطفاء و بعثت از جانب خداوند؛ پیامبر، عارفی مصلح است. هنگامی که نیازهای اولیه بشری تأمین می‌شود و زمینه‌ای فراهم می‌آید تا بشر متوجه نیازهای عالی‌تر شود، برخی افراد خود را وقف نیازهای عالی کرده، برای تأمین آنها به عوالم بالا سرک می‌کشند و از چند و چون عالم بالا اطلاعاتی به دست می‌آورند و به واسطه ریاضت‌ها و تمرین‌ها واجد حالاتی می‌شوند که از دسترس مردم عادی دور است. برخی از این افراد برای آگاه کردن دیگران از این اسرار و رموز و برای تأمین نیازهای عالی آنها، این مسئولیت را در خود احساس می‌کنند که آنان را نیز دستگیری کرده، به سیر و سلوک و اصلاح دعوت نمایند تا از این سعادت بهره‌مند گردند. این افراد همان پیامبران هستند.

این تلقی از پیامبری زاینده عصر جدید است؛ عصری که بشر می‌کوشد همه پدیده‌ها را تا جایی که امکان دارد بریده از عالم ماورای طبیعت، چون یک پدیده طبیعی و بشری تبیین کند. در این تلقی، پیامبری پدیده‌ای بشری است که به واسطه ویژگی‌ها و نیازهای خاص بشر، به تدریج در جوامع بشری پدیدار می‌شود. براساس این دیدگاه، فرایند نبوت نه از جانب خداوند و عالم ماورای طبیعت، بلکه از جانب انسان و از عالم طبیعت شروع می‌شود. معارف دینی نیز حاصل کشف و شهود پیامبر است نه وحی از جانب خداوند متعال و هدف پیامبر نیز نه تأمین سعادت اخروی، بلکه تأمین نیازهای عالی و معنوی دنیایی است. انگیزه مردم در پذیرش دین نیز تأمین همین نیازهاست نه حقیقت‌جویی.

۱. برای توضیح بیشتر درباره این مبنا مراجعه کنید به: صادقی، درآمدی بر کلام جدید، ص ۱۸۷ تا آخر فصل.

روشن است که دیدگاه دوم با نص آیات قرآن و دیگر کتب آسمانی تعارض دارد و قابل قبول نیست. خداوند متعال در قرآن در آیات مختلف پیامبران را برگزیدگان خداوند و برانگیختگان و فرستادگان از سوی خود به سوی مردم می‌داند (آل عمران، ۳۳-۳۴؛ نساء، ۱۵۳-۱۶۵؛ بقره، ۲۲). چنان‌که دریافت‌های پیامبران را نزول وحی از جانب خداوند به پیامبران می‌داند، نه کشف و شهود عرفانی (نجم، ۳-۴). اما دیدگاه سنتی نیز نیاز به بازخوانی دارد. به نظر می‌رسد دیدگاه سنتی درباره نبوت به این معنا نیست که کسانی که به‌عنوان پیامبر برگزیده می‌شوند هیچ‌گونه دغدغه‌ای در زمینه حقیقت‌جویی، نیازهای عالی و معنوی و اصلاح وضع موجود نداشته‌اند. درست است که پیامبر توسط خداوند متعال برگزیده می‌شود و پیامبری امری موهوبی است، اما خداوند متعال هر کسی را برای این امر انتخاب نمی‌کند. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (انعام، ۱۲۴)؛ خداوند [از هر کسی] داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد». پیامبری شایستگی‌هایی لازم دارد که تا آن شایستگی‌ها در کسی نباشد، برگزیده نمی‌شود. تلاش و کوشش فرد در مسیر رشد و تعالی خود و نیز دغدغه اصلاح وضع موجود و رشد و تعالی جامعه را داشتن یکی از شروط لازم است و پیامبران معمولاً پیش از گزینش توسط خداوند به خودسازی و تربیت نفس و اصلاح جامعه توجه داشته و در این مسیر تلاش می‌کرده‌اند و از این جهت، پیامبران قبل از بعثت مانند عارفان تنها به تأمین نیازهای مادی توجه نداشته و دغدغه نیازهای عالی و معنوی را داشته‌اند. اما، پیامبران در حد عارفان نمی‌مانند و بعد از برگزیدگی و رسیدن به مقام نبوت، علوم و معارف و توانایی‌ها از جانب خداوند به آنها عطا می‌شود که از توان عارفان بیرون است. به دیگر سخن، هر پیامبری عارف است ولی هر عارفی پیامبر نیست و چنان‌که شعرانی گفته است، به هیچ‌وجه نهایت ولایت (نهایت مرتبه عارف) به ابتدای نبوت نمی‌رسد. اگر ولی به چیزی برسد که انبیا از آن [وحی را] دریافت می‌کنند می‌سوزد و نهایت کار اولیا آن است که به شریعت محمد ﷺ متعبد شوند (صادقی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۰؛ به نقل از شعرانی، عبدالوهاب، الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، ج ۲، ص ۷۱). بر این اساس، اولاً نبوت مسیری یک طرفه نیست که از جانب خداوند و عالم ماورای طبیعت آغاز و به انسان و طبیعت ختم شود. نبوت مسیری دو طرفه است. پیامبران کسانی بودند که پیش از اصطفا و بعثت درد دستیابی به حقیقت و تأمین نیازهای عالی و معنوی و اصلاح وضع موجود را داشتند و خداوند نیز آنها را برگزیده، حقایق و راه سعادت را به آنها وحی کرده، آنان را مأمور هدایت مردم کرده است. هم دغدغه و خواستی از سوی کسانی که به نبوت مبعوث شده‌اند وجود داشته، هم خواست و اراده‌ای از سوی خداوند برای ارسال پیامبران؛ ثانیاً در فرایند نبوت چنان‌که خداوند هدفی دارد، پیامبران نیز هدفی دارند و هیچ‌یک از این دو جا را برای دیگری تنگ نمی‌کند. هدف

خداوند در اصطفاء و ارسال پیامبران هدایت جمعی انسان‌ها و هدف پیامبر دستیابی به حقیقت و اصلاح وضع موجود و تأمین نیازهای عالی و معنوی مردم است.

از سوی دیگر، در دیدگاه سنتی دین هم برآورنده نیازهای دنیایی، هم نیازهای اخروی است و هیچ تعارضی میان این دو وجود ندارد؛ هرچند هدف اصلی دین تأمین نیازهای اخروی است و تأمین نیازهای دنیایی هدف فرعی و تبعی است. برای مثال، اقامه قسط و عدل در جامعه (حدید، ۲۵)، رفع اختلافات میان مردم (نساء، ۱۰۵)، جلوگیری از گران‌فروشی (هود، ۸۵)، جلوگیری از رواج منکرات (نساء، ۱۵ و ۱۶) که در قرآن بر آنها تأکید شده همگی مصادیق نیازهای دنیوی است.

همچنین روی آوردن به دین هم برای ارضای حقیقت‌جویی است، هم برای تأمین نیازها. زیرا اکثریت افراد متوسط جامعه معمولاً برای تأمین نیازهای خود به دین روی می‌آورند؛ ولی همیشه اقلیتی هم هستند که تنها برای ارضای حقیقت‌جویی به دین روی می‌آورند و از آن جهت دین را می‌پذیرند که آن را حق تشخیص داده‌اند. به علاوه، حقیقت‌جویی هم یکی از نیازهای آدمی است. همچنین موضع دیدگاه دوم درباره توانایی عقلانی بشر مردود است؛ زیرا امروزه بیش از هر زمان دیگر محدودیت‌های عقل بشری در درک حقایق روشن شده است. عقل نمی‌تواند کنه ذات و صفات خداوند را درک کند؛ عقل به صورت مستقل نمی‌تواند فلسفه برخی احکام مانند دو رکعت بودن نماز صبح و سه رکعت بودن نماز مغرب را درک کند؛ تنها می‌تواند یک سلسله مفاهیم کلی را درک کند و از درک مصادیق و جزئیات امور دنیوی و به‌ویژه امور اخروی عاجز است (شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹). بنابراین، موضع دیدگاه سنتی درباره توانایی عقلانی بشر مبنی بر اینکه عقل انسان نمی‌تواند نیازهای واقعی و سعادت و راه سعادت را تشخیص دهد درست است. تنوع فلسفه‌ها و مکتب‌هایی که بر کفایت عقل خود تکیه کردند، اما از تشخیص سعادت و راه سعادت بازماندند نیز مؤید این مدعاست (شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۸۹).

از سوی دیگر، همه انسان‌ها توانایی و صلاحیت ارتباط مستقیم با خداوند و دریافت رهنمود از عالم بالا را ندارند و این مطلب از آیه شریفه «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام، ۱۲۴) به خوبی قابل استفاده است و واژه «اصطفاء» نیز بر این مطلب دلالت دارد که همه افراد این قابلیت را ندارند و خداوند از میان مردم کسانی را که شایستگی نبوت را دارند برمی‌گزیند. به همین جهت، حکمت و خیرخواهی خداوند اقتضا می‌کند برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی را مبعوث کند. پس پیامبران کسانی هستند که دغدغه حقیقت، نیازهای عالی و اصلاح وضع موجود را داشته و توسط خداوند برگزیده شده، معارفی از جانب خداوند به آنها وحی شده و برای هدایت مردم مأموریت پیدا کرده‌اند. پس دین یعنی آنچه پیامبران برای هدایت بشر آورده‌اند، از جانب خداست نه حاصل

کشف و شهود یا تفکر و تعقل بشر و به همین جهت، از دسترس نقد و اصلاح بشر خارج است. انسان می‌تواند و باید معارف دین را درک و فهم و تفسیر کند اما نمی‌تواند آن را نقد کند و تغییر دهد. البته، درک و فهم و تفسیر انسان از معارف دینی قابل نقد است و این نقد امری ضروری است اما خود دین قابل نقد نیست.

دلالت تربیتی چهارم: مردود بودن تربیت دینی یا عرفانی بریده از وحی و مردودیت تربیت معنوی بریده از خدا

با توجه به اینکه دین حقیقی و واقعی که نجات‌دهنده انسان و عامل سعادت اوست حاصل وحی و نبوت، و وحی و نبوت امری الهی و فوق بشری است، فرض گرفتن دین بریده از خداوند متعال فرضی باطل است. پس تربیت دینی صحیح نیز مستلزم پذیرش خدا و الهی بودن آموزه‌های دینی است و به همین جهت، نمی‌تواند بریده از وحی باشد. چنان‌که عرفان گسسته از وحی الهی و تربیت عرفانی مبتنی بر آن و نیز معنویت بریده از خدا و تربیت معنوی مبتنی بر آن نیز پذیرفته نیست. زیرا انسان را به سعادت و نجات نمی‌رساند.

دلالت تربیتی پنجم: پرورش روحیه قدردانی از پیامبر و اهل بیت

پیامبر هم به لحاظ برخورداری از ویژگی‌های روحی والا که شایستگی برگزیدگی را به او داده و هم به جهت تحمل مسئولیت ابلاغ پیام الهی و هم به جهت زحمات طاقت‌فرسایی که در این راه متحمل شده، شایسته قدردانی و سپاس است و به همین جهت، وظیفه هر مسلمان و بلکه هر انسان است که سپاسگزار او باشد. پس تربیت روحیه قدردانی از پیامبر به‌عنوان فردی برجسته که برای رشد و تعالی بشر تلاش طاقت‌فرسایی کرده است ضرورت دارد. همین مطلب در مورد اهل بیت ایشان که جانشینان ایشان هستند نیز صادق است. ائمه بعد از رحلت پیامبر ﷺ زحمات و سختی‌های زیادی را برای حفظ و ترویج دین و مبارزه با بدعت‌ها متحمل شده و از جان خود در این راه گذشته‌اند. به همین جهت، خداوند به مؤمنان دستور داده بر پیامبر ﷺ سلام و درود بفرستند (احزاب، ۵۶) و در تشهد نماز نیز به‌ویژه بر آن حضرت سلام بدهند. چنان‌که دستور داده است مؤمنان بر پیامبر ﷺ مقدم نشوند و در حضور او بلند صحبت نکنند (حجرات، ۱ و ۳) و با اهل بیت او مودت و دوستی داشته باشند (شوری، ۲۳).

دلالت تربیتی ششم: پرورش روحیه تعبد در برابر آموزه‌های دینی

چنان‌که گفته شد دین امری الهی است نه بشری. بشر به دلیل محدودیت‌های عقل خود نمی‌تواند به صورت کامل نیازهای واقعی خود و سعادت و راه سعادت خود را بشناسد و به همین جهت، خداوند متعال براساس لطف خود برای هدایت انسان پیامبرانی را مبعوث کرده و راه سعادت را از طریق آنان برای مردم توضیح داده است. بنابراین، انسان برای رسیدن به سعادت چاره‌ای ندارد جز اینکه از دستورالعمل‌های دینی چنان‌که در متون دینی آمده است پیروی کند و هیچ‌گونه تغییر و هیچ‌گونه چون و چرایی پذیرفتنی نیست. نافرمانی و عصیان‌گری در مقابل خداوند به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست و نتیجه‌اش عذاب الهی است (نساء، ۱۴؛ مائده، ۴۴-۴۵ و ۹۵). البته، تعبد در برابر دستورات خدا با چون و چرا و دقت در فهم و درک صحیح حکم خدا منافاتی ندارد. در مقام فهم بحث و پرسش و چون و چرا لازم است؛ اما پس از روشن شدن حکم، دیگر جای چون و چرا نیست و باید به آن عمل شود. بنابراین، یکی از وظایف تعلیم و تربیت، پرورش روحیه تعبد در برابر دستورات الهی در دانش‌آموزان است. دانش‌آموز باید بیاموزد در درک و فهم حکم خدا باید دقت داشته باشد، منابع دینی را جستجو کند، از علما بپرسد، فکر کند. اما پس از روشن شدن حکم، باید کاملاً در مقابل آن تسلیم باشد و آن را انجام دهد.

مبنای چهارم: سعادت اخروی و دنیوی، هدف دین

در باب هدف دین یا انتظار از دین دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به‌طور کلی می‌توان سه دیدگاه را در این زمینه مطرح کرد: ۱. دیدگاه اکثری. این دیدگاه معتقد است هدف دین سعادت دنیوی و اخروی انسان است و همه آنچه را بشر برای رسیدن به سعادت نیاز دارد دین به صورت تفصیلی یا اجمالی بیان کرده است. پیروان این دیدگاه معتقدند حتی علوم تجربی نیز در متون دینی آمده است. امام محمد غزالی (احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۸۹؛ به نقل از خسروپناه، ۱۳۸۶، ص ۴۳۲) و امین الاسلام طبرسی از قدما (مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۱، ذیل آیه ۳۸ سوره انعام) و آیت‌الله جوادی آملی از معاصران (۱۳۷۷، ص ۱۳۰-۱۳۶، جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۳۵) طرفدار این دیدگاه هستند.

پیروان این دیدگاه به بعضی از آیات قرآن و روایات استدلال کرده‌اند. در اینجا تنها به بررسی یک آیه و برخی روایات مورد استناد بسنده می‌کنیم. یکی از آیاتی که برای اثبات این دیدگاه به آن استدلال شده آیه تبيان است.

آیه تبيان: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (نحل، ۸۹)؛ و روزی که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان برانگیزیم و تو را بر آنان گواه بیاوریم و کتابی بر تو فرستادیم که بیانگر هر چیز و هدایت و رحمت و مژده برای مسلمانان است».

فیض کاشانی در تفسیر این آیه گفته است علم بشر دو گونه است: ۱. علمی که از راه حس و تجربه و مانند آن به دست می‌آید. این علم متغیر و متناهی است؛ ۲. علمی که از راه پی بردن به مبادی و اسباب و علل به دست می‌آید که کلی، ضروری و تغییرناپذیر و نامتناهی است. علم خداوند، ملائکه و پیامبران و اوصیای الهی از این نوع است. هر کس کیفیت این علم را بداند معنای تبیان بودن قرآن برای همه چیز و جامعیت قرآن نسبت به همه علوم را هم خواهد فهمید (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۷).

روشن است که جامعیت و نامحدودی علم خدا، که در آن شکی نیست، لزوماً به معنای جامعیت قرآن نیست. چه بسیار چیزهایی که خداوند به آنها عالم است ولی در قرآن تفصیلاً و اجمالاً مطرح نشده است. چنان‌که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ؛ و پیامبرانی که پیش از این داستان آنها را برای تو نقل کرده‌ایم و پیامبرانی که داستان آنها را برای تو نقل نکرده‌ایم» (نساء، ۱۶۴). به علاوه، چنان‌که علامه طباطبایی گفته‌اند: «تبیان - به طوری که گفته شده - به معنای بیان است، و چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کار و شأنی ندارد، لذا ظاهراً مراد از «لِّكُلِّ شَيْءٍ» همه آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواظبی که مردم در اهتداء و راه یافتنشان به آن محتاجند، و قرآن تبیان همه اینها است (نه اینکه تبیان برای همه علوم هم باشد)» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۲۴). مفسران دیگر مانند شیخ طوسی (بی تا، ج ۶، ص ۴۱۸) و فخر رازی نیز تبیان بودن قرآن را به معنای جامعیت در هدایت دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۰، ص ۲۵۸).

همچنین به برخی روایات برای اثبات این دیدگاه استناد شده که روشن‌ترین آنها روایاتی است با این بیان که علم هر چیزی در قرآن وجود دارد؛ مانند روایت حماد از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: به خدا ما آنچه را در آسمان و زمین و آنچه را در بهشت و جهنم و هر چه را میان این دو است می‌دانیم. حماد گفت من با تعجب به امام نگاه می‌کردم، امام فرمود: ای حماد، همانا این [علم] از کتاب خدا است. همانا این [علم] از کتاب خدا است. و بعد این آیه را تلاوت کرد «و روزی که در هر امتی گواهی بر ایشان برانگیزیم و تو [پیامبر اسلام] را بر آنان گواه بیاوریم» و «کتاب را که بیان برای هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است بر تو

فروفرستادیم». همانا آن از کتاب خداست «در آن بیان هر چیزی است». «در آن بیان هر چیزی است»^۱ (صفر، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۲۸).

این دسته از روایات دلالت بر جامعیت قرآن نسبت به همه علوم دارند؛ ولی با ظاهر آیات قرآن که برخی از آنها پیش از آن بررسی شد، سازگار نیستند. زیرا ظاهر آیات، جامعیت قرآن در هدایت است، نه در همه علوم و معارف مورد نیاز بشر، به گونه‌ای که علوم دنیایی را هم شامل بشود. و اگر تبیان بودن قرآن را بیان متعارف و رایج میان مردم بدانیم این ناسازگاری روشن‌تر خواهد شد. زیرا براساس بیان رایج و متعارف، قرآن تنها به مسائل هدایتی پرداخته است. اما چنان‌که علامه طباطبایی گفته است، اگر این روایات درست باشند، می‌توان آنها را با آیات قرآن جمع کرد و ناسازگاری را از میان برد، به این صورت که گفته شود، مراد از تبیان بودن قرآن اعم از بیان متعارف و رایج و بیان غیر متعارف مانند اشارات و اسرار و باطن قرآن است که در این صورت، البته باید پذیرفت که عموم مردم از درک آن اشارات و اسرار عاجزند و تنها پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و برخی اولیا به آن دسترسی دارند. «اگر این روایات صحیح باشد، لازمه‌اش این است که مراد از تبیان اعم از بیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ بعدی هم ندارد که در قرآن کریم اشارات و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته‌هایی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک نماید» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۲۴). اما در این صورت نیز مدعای دیدگاه اکثری ثابت نمی‌شود. زیرا مدعای آنها این است که قرآن به صورت متعارف و رایج علوم مورد نیاز بشر را بیان کرده است.

۲. دیدگاه اقلی. این نظریه هدف دین را سعادت اخروی بشر می‌داند و معتقد است تأمین سعادت دنیوی به عهده عقل و تجربه بشری گذاشته شده است. عده‌ای از طرفداران این نظریه دین را نسبت به امور دنیایی ساکت می‌دانند و معتقدند دین برای دو امر مهم آمده است: ۱. رها کردن مردم از چاه خودپرستی و هدایت آنها به سوی توحید و ۲. توجه دادن به جهان آخرت و همه دستورات و آموزه‌های دینی در راستای تحقق این دو هدف اساسی است. دین برای تنظیم و پیشرفت امور دنیایی مانند امور سیاسی، اقتصادی، علمی و رفاه و سعادت دنیوی مردم نیامده است و البته این امر به معنای مخالفت با دنیا و رهبانیت و بی‌توجهی به دنیا نیست؛ بلکه این امور باید توسط خود بشر و با تلاش و کوشش خود او سامان پیدا کند. «ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌هاست و تنزل دادن مقام

۱. حَمَادُ اللَّحَامِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام نَحْنُ وَ اللَّهُ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي النَّارِ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ قَالَ فَنَبِهْتُ [فَتَبَهْتُ] أَنْظُرْ إِلَيْهِ قَالَ فَقَالَ يَا حَمَادُ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ تِبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ.

پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و همورابی. بنابراین، نیازی ندارد که خدا و فرستادگان خدا راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند. خصوصاً که گرفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات، جزئی از برنامه آفرینش آدمی است و وسیله اصلاح و تربیت تقرب او به خداوند متعال می‌باشد» (بازرگان، ۱۳۷۴، ص ۴۸).

نفی کلی دخالت دین در امور دنیایی و محدود کردن آن به خدا و آخرت نادرست است. زیرا انسان از راه زندگی در این دنیا، اعمال و رفتاری که در این دنیا انجام می‌دهد، دانش‌هایی که می‌آموزد و صفات و گرایش‌هایی که در وجودش شکل می‌گیرد به سعادت اخروی می‌رسد. به عبارت دیگر، نمی‌توان خط و مرزی میان دنیا و آخرت کشید؛ دنیا و آخرت درهم تنیده‌اند و در دنیا و با تلاش و کوشش‌های دنیایی است که به سعادت اخروی می‌رسیم.

برخی دیگر معتقدند هدف اصلی دین اولاً و بالذات هدایت بشر برای دستیابی به سعادت اخروی است؛ ولی از آنجا که سعادت اخروی با فعالیت‌ها و زندگی انسان در این دنیا مرتبط است، دین نسبت به امور دنیوی ساکت نیست. اما این دخالت دین در امور دنیایی بالعرض و در حد داوری است؛ به این معنا که خود بشر موظف است با اتکا به عقل و دانش خود برای سعادت دنیوی خود کوشش کند و نظام سیاسی، حقوقی، خانوادگی، آموزشی و دیگر نظام‌های مورد نیاز خود را به وجود آورد (سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۷۵-۱۹۸) و وظیفه دین تنها این است که درباره سازگاری و میزان سازگاری نظام‌های بشری با آموزه‌های دینی داوری کند که این کار نیز با علم فقه انجام می‌شود. «فقیه نه برق می‌آورد نه تلفن، نه خیابان می‌کشد نه طراحی و شهرسازی می‌کند، نه ماشین چاپ می‌سازد نه کامپیوتر (و اصلاً رشد تاریخی جوامع ربطی به فقه ندارد). اما وقتی اینها آمد، او حکم حلال و حرامش را می‌دهد. ... دین یک داور است نه یک منبع. و از طریق داوری، آموزگاری هم می‌کند. پس یک جامعه دینی آن است که دین، داور و آموزگار او باشد. پیداست که داور نوع نزاع و سطح نزاع را معین نمی‌کند ... اما وقتی بازی واقع شد و اختلاف درگرفت، داور راه حل اختلاف را نشان می‌دهد و با این داوری، درس هم به آنان می‌آموزاند» (سروش، ۱۳۷۲، ص ۷۵).

این دیدگاه ضعیف‌هایی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: اولاً داوری درباره سازگاری یا ناسازگاری فعالیت‌های بشری در امور اجتماعی و... اگر بخواهد داوری صحیح و ضابطه‌مند باشد، مستلزم این است که دین دیدگاه خاصی درباره چگونگی زندگی دنیایی بشر را مفروض گرفته باشد و آن دیدگاه بر اصول خاصی استوار باشد. همچنین این دیدگاه باید با دیدگاه‌های دیگر متمایز باشد. بنابراین، دین باید درباره حکومت و سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و مانند آن دیدگاهی متمایز با دیگر دیدگاه‌ها داشته باشد و این بدین معناست که دین و زندگی دینی با هر نظام حکومتی و سیاسی، هر نظام اقتصادی، هر نظام تربیتی قابل جمع نیست؛

ثانیاً، درست است که فقه موجود عهده‌دار برنامه‌ریزی برای دنیای مردم نیست و اگر بخواهد، از عهده این کار نمی‌تواند برآید. اما از این می‌توان نتیجه گرفت که نیاز به تحولی اساسی در فقه و علوم دینی وجود دارد که حاصل آن فقه یا اجتهادی پویا و کارآمد باشد که بتواند دیدگاه دین درباره سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و غیره را استخراج و تدوین کند. بنابراین، ناتوانی فقه موجود لزوماً این نتیجه را نمی‌دهد که قلمرو فقه و دین محدود به حدودی است که در این دیدگاه بیان شده است؛ ثالثاً، این همه دستورات و آموزه‌های دینی ناظر به امور دنیایی را که در متون دینی آمده است چگونه باید توجیه کرد؟ دستور به اقامه قسط و عدل، مبارزه با ظلم و ستم، اقامه حدود الهی، ... همچنین سیره پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تشکیل حکومت و پرداختن به امور دنیایی مردم را چگونه باید توجیه کرد؟ آیا می‌توان گفت این فعالیت‌ها از باب اداره امور دنیایی مردم بوده و ارتباطی با شئون دینی آنها نداشته است؟ در این صورت، وجوب دینی اطاعت از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را چگونه باید تفسیر کرد که شامل اطاعت از آنها در امور سیاسی و اجتماعی هم می‌شود؟

۳. دیدگاه میانه. در این دیدگاه، هدف دین تأمین سعادت اخروی است و به سعادت دنیوی تا جایی می‌پردازد که به سعادت اخروی مرتبط باشد. پس دین درباره امور دنیایی که با سعادت اخروی بشری مرتبط نیست، ساکت است و سخنی ندارد. بنابراین، این دیدگاه نه مانند دیدگاه اقلی دنیا را یکسره از قلمرو دین خارج می‌داند و نه مانند دیدگاه اکثری تدبیر همه دنیا را به دین واگذار می‌کند. بلکه تدبیر بخشی از امور دنیوی (امور غیر مرتبط با سعادت اخروی) را یکسره به عقل بشری واگذار می‌کند و تدبیر بخش دیگر از امور دنیوی (امور مرتبط با سعادت اخروی) را به عهده عقل و دین هر دو می‌گذارد. وظیفه دین بیان کلیات و اصول و وظیفه عقل تدوین برنامه تفصیلی براساس کلیات و اصول دینی و بهره‌گیری از تجربه و دانش بشری است. دیدگاه مقبول ما همین دیدگاه است.

برای اثبات این دیدگاه می‌توان از تقریر درون دینی و برون دینی استفاده کرد. در اینجا به بیان تقریر برون دینی بسنده می‌کنیم. تقریر برون دینی بر ۹ مقدمه استوار است که عبارتند از:

۱. دین برای کمال انسان آمده است؛
۲. کمال انسان دو بعد جسمی و روحی دارد که از میان این دو، کمال روحی اصل و اساس است؛
۳. کمال روحی انسان به فعلیت یافتن قوای مثبت روح است؛
۴. روح انسان در دو نشئه حضور دارد: دنیوی و اخروی؛
۵. نشئه دنیوی و اخروی به هم دیگر پیوسته هستند و نشئه دنیا سازنده نشئه آخرت است. به عبارت دیگر، دنیا محیطی است برای استکمال و آخرت محیطی است برای بهره‌مندی از آن؛

۶. کمال اخروی انسان بر کمال دنیوی مقدم است؛
 ۷. کمال انسان در انزوا به دست نمی‌آید و تحقق آن مستلزم جامعه، آن هم جامعه‌ای سالم است؛

۸. جامعه سالم جامعه‌ای است که در آن ارزش‌های الهی حاکم باشد؛
 ۹. کمال انسان، به‌ویژه کمال روحی او، امری اختیاری است که با تلاش آگاهانه و ارادی انسان به دست می‌آید. از آنجا که قوای ادراکی بشر محدودیت دارد، نیاز به نبوت و دین برای دستیابی به کمال شدید است.

بنابراین، دین باید سعادت و کمال انسان در آخرت و لوازم تحقق آن در دنیا را برای انسان بیان کرده، راه رسیدن به آن را مشخص کند. این مستلزم آن است که دین برای دنیای انسان و همه شئون وی که در سعادت اخروی او تأثیر دارد برنامه داشته باشد. البته لازم نیست این برنامه به صورت تفصیلی در متون دینی آمده باشد. اما لازم است اصول کلی آن بیان شده باشد. بنابراین، دین برای دنیای انسان تا جایی که با سعادت اخروی ارتباط دارد، برنامه داشته باشد، چنان‌که باید برای آخرت برنامه داشته باشد.

بر این اساس، دین در همهٔ ساحت‌های زندگی بشری حضور دارد و محصور و محدود به ساحت فردی آن هم تنها در ارتباط با خدا نیست. سیاست، اقتصاد، فرهنگ و دیگر قلمروهای زندگی همگی تحت تأثیر دین خواهد بود. البته، این تأثیر در همهٔ قلمروها به یک اندازه نیست. در برخی قلمروها مانند فرهنگ حضور دین پررنگ‌تر و در قلمروهایی مانند صنعت کمتر است. اگر دین در همهٔ قلمروهای زندگی حضور (پررنگ یا کم‌رنگ) دارد، آموزه‌های اصولی دین نیز متناسب با آن، در علوم بشری مربوط به هر یک از این قلمروها حضور خواهد داشت و علم و دین مکمل یکدیگر خواهند بود نه معارض یا بریده از یکدیگر. این مطلب با توجه به تلقی توحیدی از حقیقت و اینکه خالق طبیعت و جهان همان شارع و نازل‌کنندهٔ دین است و در نتیجه، حقیقت در حوزهٔ طبیعت و دین یکی است و وضوح بیشتری پیدا می‌کند.

دلالت تربیتی هفتم: ضرورت آموزش علوم بشری در کنار علوم دینی

دین، و به پیروی از آن، تربیت دینی بی‌نیازکنندهٔ بشر از علوم بشری و آموزش آنها نیست. درست است که عقل و تجربهٔ بشر در قلمرو سعادت اخروی در موضوعاتی مانند معاد و قیامت و بهشت و جهنم سخنی برای گفتن ندارد و در موضوعاتی هم نمی‌تواند مستقلاً همهٔ معارف مورد نیاز را به چنگ آورد و تنها دین است که می‌تواند در این قلمرو تمام معارف مورد نیاز را در اختیار بشر قرار

بدهد، اما در امور دنیوی توانایی کافی و لازم را دارد، در محدوده‌هایی مستقلاً و در محدوده‌هایی با کمک دین می‌تواند علوم مورد نیاز را فراهم آورد. بنابراین، تأمین سعادت دنیوی مستلزم آموزش علوم بشری است که حاصل عقل و تجربه بشری در طول تاریخ است.

اما پیش از آن، بایسته است علوم بشری با اصول دینی به‌ویژه با اصول ناظر به موضوعات دنیوی هماهنگ شده باشد. چراکه سعادت دنیوی اگر به‌گونه‌ای که منظور نظر دین است، محقق نشود، انسان را به سعادت اخروی نمی‌رساند. بنابراین، آنچه ضرورت دارد آموزش آن دسته از علوم بشری است که اولاً برای تحقق سعادت دنیوی ضرورت دارد، نه هر علم بشری؛ ثانیاً همین علوم هم باید با اصول دینی هماهنگ باشند.

دلالت هشتم: طرد سکولاریسم تربیتی و علمی

با توجه به حضور مرتبه‌مند آموزه‌های دینی در علوم مختلف بشری، سکولاریسم علمی در تربیت دینی جایگاهی نخواهد داشت؛ زیرا علوم بشری مرتبط با ساحت‌های مختلف در صورتی می‌توانند آن‌گونه سعادت دنیوی را که مطلوب دین و مقدمه سعادت اخروی است فراهم آورند که با آموزه‌های اصولی دین و به‌ویژه آموزه‌های مربوط با آن ساحت از زندگی هماهنگ باشند. پس علوم سیاسی، اقتصادی و... باید هماهنگ با آموزه‌های دینی و در راستای تحقق مطلوب‌های دینی شکل گرفته باشند. به همین سبب، علوم بشری، بریده از دین نخواهند بود. به علاوه، سکولاریسم تربیتی نیز جایگاهی نخواهد داشت. زیرا خود تعلیم و تربیت به‌عنوان یک علم و علوم بشری‌ای که توسط آموزش و پرورش به دانش‌آموزان آموزش داده می‌شود همگی باید متأثر از آموزه‌های دینی و هماهنگ با آنها باشند.

مبنای پنجم: جهانی و ابدی بودن، در عین توجه به نیازهای منطقه‌ای و زمانی

دین اسلام اختصاص به قوم و نژاد و ملت و کشور خاصی ندارد و دینی جهانی است. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...» (سبا، ۲۸)، ما تو را جز مؤده‌دهنده و ترساننده برای همه مردم نفرستادیم...؛ متعلق و منحصر به یک دوره زمانی خاص مانند دوره کشاورزی یا صنعتی هم نیست؛ دینی است برای همه زمان‌ها؛ «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (احزاب، ۴۰) محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است...». پس اسلام دینی جهانی و جاودانه است.

جهانی بودن و جاودانگی آن نه تنها به معنای بی‌توجهی به نیازهای نوشونده زمان‌های گوناگون

و نیز نیازهای خاص منطقه‌ای و مکانی نیست، بلکه به عکس، مستلزم توجه به نیازهای نوشونده در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون است. زیرا از یک‌سو تغییر و تحول لازمه زندگی بشری است که خداوند او را به عقل و اراده و میل‌های گوناگون مجهز کرده است. بشر با عقل خود بر دانش و مهارت خود می‌افزاید و راه‌های تازه‌ای برای استفاده از طبیعت، که خداوند مسخر او کرده است، می‌یابد؛ ابزارهای جدیدی می‌سازد؛ راه‌های تازه‌ای برای تولید و توزیع ثروت و قدرت ابداع کرده، راه و روش‌های جدیدی برای زندگی ایجاد می‌کند و به همین سبب زندگی او پیوسته در حال تحول و نو شدن است. از سوی دیگر، هر پدیده یا ابزار نو، هر راه و روش تازه برای تأمین نیازمندی‌ها، هر نوع آداب و رسوم و رفتارها و شیوه‌های نو برای زندگی لزوماً مطلوب و مقبول نیست. هرچند البته، همه این نوآوری‌ها و تغییر و تحول‌ها نیز مردود نیست.

اسلام نه هر نوع تغییر و تحول، ابداع و نوآوری را که مقتضای زمان و مکان است رد می‌کند، نه آنها را یک جا می‌پذیرد. اسلام تغییر و تحولاتی را که با اصول اساسی آن سازگار باشد می‌پذیرد و آنهایی را که ناسازگار باشد رد می‌کند. اسلام برای تحقق این هدف راهکار ویژه‌ای تدبیر کرده و آن این است که اولاً، چنان‌که شهید مطهری گفته است (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۸۴)، به جای پرداختن به جزئیات و ریزه‌کاری‌ها، اصول کلی را بیان کرده است. برای مثال، در حجاب به جای بیان جزئیات پوشش زنان، اصل کلی پوشاندن مو و برجستگی‌های بدن را مطرح کرده است. به همین جهت، حجاب زنان مسلمان یک دست و یک شکل نیست و متناسب با ویژگی‌های محیطی و فرهنگی گوناگون، شکل آن نیز متفاوت است و در طول زمان نیز دستخوش تغییراتی شده است. در تجارت نیز به جای بیان راه و روش بازرگانی و کسب درآمد به بیان اصول کلی آن مانند حرمت ربا، حرمت غش در معامله و حرمت نامعلوم بودن کالا و قیمت آن پرداخته که اختصاص به یک شکل خاص از تجارت در زمان یا مکان خاصی ندارد و با انواع و اقسام تجارت سازگار است؛ ثانیاً، سازوکار اجتهاد را وضع کرده تا علمای دین با استفاده از آن بتوانند براساس این اصول، تغییرات سازگار با دین را از تغییرات ناسازگار تشخیص داده و راه پیشرفت و تحول متناسب با نیازهای جدید را برای مسلمانان باز کنند.

بدین ترتیب، اسلام در عین جهانی بودن و جاودانگی، به نیازهای مردم در مکان‌ها و منطقه‌های خاص، نیازهای اقوام و نژادهای گوناگون و نیز نیازهای مربوط به هر عصر و زمانه نیز توجه دارد. اسلام در عین جهانی بودن و جاودانگی، از چنان انعطاف و نرمشی برخوردار است که می‌تواند نیازهای زمانه و زمینه‌های خاص را به بهترین وجه در محدوده اصول و ارزش‌های اساسی خود برآورده سازد. بنابراین، انعطاف‌پذیری آن به گونه‌ای نیست که چیزهایی وارد دین شود که با اصول و

ارزش‌های دینی ناسازگار باشد و به مرور باعث تغییر ماهیت دین گردد (برای توضیح بیشتر در این زمینه به مطهری، مرتضی، اسلام و نیازهای زمانه مراجعه شود. این کتاب قبلاً با عنوان اسلام و مقتضیات زمان چاپ شده بود که بعداً عنوان آن عوض شد. همچنین به مطهری، ختم نبوت مراجعه شود).

دلالت تربیتی نهم: انعطاف‌پذیری و تنوع و تکثر تربیت دینی

چنان‌که در بالا گفته شد، دین اسلام جهانی و در عین حال منطقه‌ای، همیشگی و در عین حال زمانمند است. این ویژگی دین اسلام اقتضا می‌کند که تربیت دینی نیز از چنان انعطاف و نرمشی برخوردار باشد که بتواند خود را با نیازهای نوبه‌نو در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون سازگار کند. پس، تربیت دینی هم یک وجه مشترک دارد و یک وجه خاص. وجه مشترک آن در تمام زمان‌ها و در تمام منطقه‌ها یکسان است؛ اما وجه خاص آن متناسب با ویژگی‌های زمانه و زمینه متفاوت می‌شود. در نتیجه، تربیت دینی به تناسب منطقه و زمانه متنوع و متکثر می‌شود و اصلاً تربیت دینی مطلوب آن است که بتواند خود را با تغییرات و تحولات هماهنگ کند. البته، روشن است که این تغییرات در چارچوب اصول کلی اسلام است. برای مثال، تربیت دینی برای مسلمانان در ایران با تربیت دینی برای یک مسلمان در لبنان متفاوت است. لبنان کشوری است با ادیان و مذاهب مختلف، حکومت غیردینی، شرایط فرهنگی خاص ناشی از حضور ادیان و مذاهب مختلف و حکومت سکولار که اقتضا می‌کند در تربیت دینی از روش‌های ویژه‌ای استفاده شود، محتوای آموزش دین در مواردی متفاوت و مسائل و مشکلات آن نیز متفاوت باشد. اما در ایران اکثریت مردم شیعه‌اند، در شرایط اجتماعی و فرهنگی یکسانی قرار دارند که در آن تنوع ادیان و مذاهب خیلی کم‌رنگ است. در اینجا نیز تربیت دینی روش‌های خاصی را می‌طلبد و محتوای آن نیز در مواردی متفاوت است.

نتیجه‌گیری

از مبانی پنج‌گانه و دلالت‌های نه‌گانه‌ای که در این مقاله توضیح داده شد این نتایج به دست می‌آید:

۱. معنادار و موجه و معقول بودن تربیت دینی و ضرورت همیشگی آن؛ که این مطلب از نیازمندی همیشگی انسان به دین به دست می‌آید؛
۲. مردود بودن تربیت عرفانی بریده از وحی و تربیت معنوی بریده از خدا. دین واقعی که می‌تواند نجات‌دهنده و سعادت‌بخش انسان باشد، دینی است که از جانب خداوند متعال نازل شده

باشد. بنابراین، تربیت عرفانی و تربیت معنوی بی‌ارتباط با خداوند متعال یا همان عرفان و معنویت سکولار جایگاهی ندارد؛

۳. مردود بودن تربیت سکولار. تربیت در معنای عام خود نمی‌تواند سکولار و بریده از دین باشد زیرا علوم بشری ناظر به حیطه‌های مختلف زندگی در صورتی می‌توانند انسان را به‌گونه‌ای از سعادت دنیایی که مقدمهٔ سعادت اخروی است برسانند که با آموزه‌های اسلامی ناظر به آن حیطه سازگار باشند. پس علوم بشری گنجانده شده در برنامه درسی مدارس نمی‌تواند سکولار باشد. این قاعده در مورد علم تعلیم و تربیت هم صادق است. افزون بر این، تربیت دینی هم نمی‌تواند بریده از وحی و خداوند متعال باشد؛ زیرا دین اصیل و واقعی منشأ الهی دارد؛

۴. مردود بودن اجبار و تحمیل در تربیت دینی. جایگاهی ندارند و استفاده از آنها مجاز نیست. زیرا آموزه‌های دینی همگی با فطرت انسان هماهنگ است؛

۵. علوم بشری بخشی از محتوای تعلیم و تربیت. افزون بر آموزه‌های دینی، معارف و علوم بشری نیز منبع دیگری برای تعیین و تدوین محتوای تعلیم و تربیت است؛ زیرا دستیابی به سعادت اخروی مستلزم دستیابی به سعادت دنیایی یا دسترسی به حداقل‌های زندگی دنیوی است که این با بهره‌گیری از علوم و معارف بشری که هماهنگ با آموزه‌های دینی باشد به دست می‌آید؛

۶. انعطاف‌پذیری و تنوع و تکثر تربیت دینی. جهانی - منطقه‌ای و جاودانگی - زمانمندی دین اقتضا می‌کند تربیت دینی در عین ثبات هستهٔ اصلیش، خود را با ویژگی‌ها و نیازهای منطقه‌ها و زمان‌های خاص سازگار کند؛

۷. پرورش توانایی تشخیص دین اصیل از ساختگی. از آنجا که در کنار دین اصیل دین‌های ساختگی و تقلبی فراوانی وجود دارد، لازم است متریبان به‌گونه‌ای تربیت شوند که دانش‌ها و مهارت‌های لازم برای تشخیص دین اصیل از غیراصیل را داشته باشند؛

۸. پرورش روحیهٔ تعبد. با توجه به الهی بودن دین، لازم است دانش‌آموز به‌گونه‌ای تربیت شود که پس از اثبات آموزهٔ دینی، بدون چون و چرا آن را انجام دهد؛

۹. پرورش روحیهٔ قدردانی از پیامبر ﷺ و ائمهٔ علیهم‌السلام. یکی دیگر از امور ضروری در تربیت دینی پرورش روحیهٔ قدردانی از پیامبر و اهل بیت است به دلیل زحماتی که متحمل شده و جان‌فشانی‌هایی که برای تبلیغ و ترویج و حفظ دین کرده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. بازرگان، مهدی (۱۳۷۴)، «خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء»، کیان، شماره ۲۸، ص ۴۶-۶۱.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، شریعت در آینه معرفت، قم: اسراء.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، انتظار بشر از دین، قم: اسراء.
۵. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، «باور و داور» در فوبه‌تر از ایدئولوژی، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ص ۷۹-۹۷.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، «ایدئولوژی و دین دنیوی» در مدارا و مدیریت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ص ۱۷۵-۲۲۵.
۷. شیروانی، علی و همکاران (۱۳۹۱)، مباحثی در کلام جدید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۸. صادقی، هادی (۱۳۹۱)، درآمدی بر کلام جدید، قم: طه و معارف.
۹. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تصحیح محسن کوجه‌باغی، قم: مکتبه آیت الله المرعشی.
۱۰. شعرانی، عبدالوهاب (بی‌تا)، الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الاکابر، ج ۲، [بی‌جا]، مطبعة المیمینة
۱۱. طباطبایی (علامه)، محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح فضل الله طباطبایی یزدی و هاشم رسولی محلاتی، تهران: ناصرخسرو.
۱۳. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح احمد حبیب عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر.
۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، ختم نبوت، تهران: صدرا.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، اسلام و نیازهای زمان، چاپ ۱۹، تهران: انتشارات صدرا.

۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، فطرت، چاپ هشتم، تهران: صدرا.
۱۹. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تصحیح احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی.
۲۰. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۶)، انتظارات بشر از دین، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.